

مرگ
ایوان ایلیچ

مرگِ ایوان ایلچی

لِف تالستوی

حمیدرضا آتش برآب



سرشناسه: تولستوی، لئو، ۱۸۲۸ - ۱۹۱۰ م. Tolstoy, Leo, graf, 1828- 1910
عنوان و نام پدیدآور: مرگ ایوان ایلیچ / لف تالستوی / ترجمه حمیدرضا آتش‌برآب
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۹۰۷-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: The death of Ivan Ilyich. 1981. عنوان اصلی:
موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۱۹ م.
شناسه افزوده: آتش‌برآب، حمیدرضا، ۱۳۵۶-، مترجم
رده‌بندی کنگره: PG ۳۳۴۹/۴ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۳
شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۴۶۹۳



■ مرگ ایوان ایلیچ

لف تالستوی | ترجمه حمیدرضا آتش‌برآب

آماده‌سازی و تولید: | بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی | چاپ و صحافی: نقره‌آبی

نوبت و شمارگان: چاپ اول (ناشر) ۱۴۰۱، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh



در آستان مرگ

تبلرز جاودانگی عذابم می دهد

ابر مه آلود فرود آمده است ...

مرا غیر شوکران بویناکی

از شمایان نصیب نبوده است

ابلیسهای سرخ و عریان بر سرم ریزید.

به سویم خزید و فرییم دهید

با تهدیدهای اوراق عتیقتان

تنها یاد و خاطره ام را باقی بگذارید

یاد و خاطره ام را در این دم واپسین.

بر آنم که در ازای تک تک لبخندها و آرزوها

هزاران بار بیشتر پاسخت گویم

تا در این صف سرد و بی روح

در نظرگاهم غریبه نمایی.

ساعت مرگ

خم گشته

سمی زلال در دهانم می ریزد

و آدمیان سرمی رسند و

جسم و صدایم را در خاک می کنند.

آنا آخمتاوا، ساعت مرگ، ۱۹۱۲

ترجمه: حمیدرضا آتش بر آب

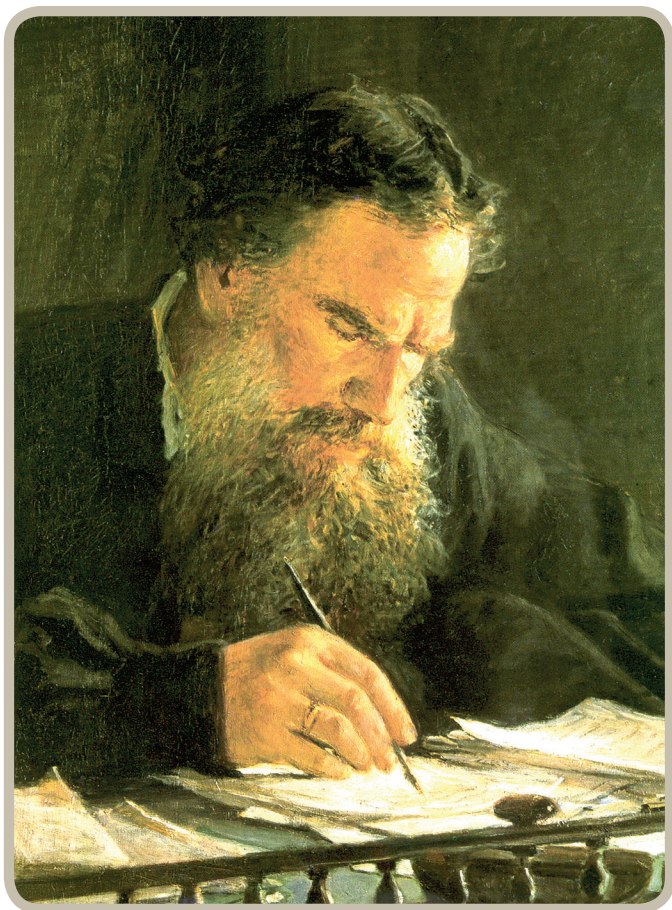
(از کتاب عصر طلایی و نقره‌ای شعر روس)

این کتاب ترجمه‌ای است از آثار:

Смерть Ивана Ильича, Бедные люди и Сила детства

از کتاب:

Толстой Л. Н. Собрания сочинений в 22-ти томах. М.,
Художественная литература, 1983.



لِف تالستوى

Лев Толстой

(1828-1910)

«مرگ ایوان ایلچ» درخشانترین، کاملترین و پیچیدهترین اثر تالستوی است.

ولادیمیر نابوکوف

آنچه داستایفسکی همه را از آن می‌ترسند، تالستوی بود که در «مرگ ایوان ایلچ» محقق کرد ...

نیکالای لسکوف

خواندن «مرگ ایوان ایلچ» تالستوی، من را به کلی از خود ناامید کرده است. می‌خواستم تک تک کتابهام را بسوزانم.

گی دو موپاسان

هر بار آثار تالستوی از جمله «مرگ ایوان ایلچ» را بازخوانی می‌کنم، به وجد می‌آیم ... وای، چه اثر بهجت‌آفرینی!

آلدوس هاکسلی

«مرگ ایوان ایلچ» را خواندم و بیش از هر زمانی متقاعد شدم، لف تالستوی بزرگترین هنرمند و نویسنده‌ای است که از گذشته تاکنون در جایی وجود داشته است.

پیوتر چایکوفسکی

Лев Николаевич
ТОЛСТОЙ

Смерть
Ивана
Ильича

مرگ ایوان ایلیچ

Смерть Ивана Ильича

(1886)

فهرست

- ۱۳..... یادداشت مترجم
- ۲۳..... مرگ ایوان ایلچ
- ۱۳۳..... مردم بینوا (داستان کوتاه)
- ۱۴۱..... نیروی کودکی (داستان کوتاه)
- ۱۴۹..... او تالستوی کبیر است (بیوگرافی)
- ۱۶۳..... ترجمه‌های مشهور
- ۱۷۹..... بر پرده سینما و تئاتر جهان

هر اظهارنظری دربارهٔ عشق
آن را به تباهی می‌کشاند.

لِف تالستوی

یادداشت مترجم

از کجا می‌توان آغاز کرد؟ هر اظهارنظری دربارهٔ تالستوی، درست مثل سخن‌پردازی از دانه و شکسپیر و گوته، گرفتاری زیادی در پی دارد. هر قیاس متعالی و شرح و وصف و حتی پرداختن خلاصه به زندگی کسی که در طول حیاتش توانست دست‌کم بیست آدم متفاوت باشد و، تک‌تک آنها را در طول حیات کوتاهشان در اوج ممکن خود زیست، نیز گرفتاری مسلّم دیگری است.

پس، از کجا می‌توان آغاز کرد؟

بهتر آن‌که ره‌ایش کنیم. همین‌قدر بدانیم جنگ و صلح جاودان، این اعتبار نخست ادبیات جهان و روشنترین نمونهٔ هنر تالستوی، به لحاظ اهمیت و محبوبیت نزد خوانندگان و صاحب‌نظران خود روسیه، به فاصلهٔ بعیدی پی‌تاز کهکشانش آن‌ا کاری نیناست، که خود، باز حاصل قلم همین

عالیجناب تالستوی است. جالب است بدانیم در همین روسیه، باقی آثار مهم ادبیات — که در این بین شاهکار بزرگانی را نظیر پوشکین، گوگول، لرمانتاف، تورگنیف، داستایفسکی، لسکوف، گُورکی، پاسترناک، شولاخاف و بولگاکوف و ... شامل می‌شوند و هریک جهانی بس دور و افسانه‌ای به نظر می‌رسند — به فاصله بسیار بعیدتری از همین دو رمان تالستوی قرار دارند. البته فراموش نکنیم که داریم از نویسندگانی نام می‌بریم با شاهکارهایی نظیر دختر سروان، قهرمان عصر ما، نفوس مرده، پدران و فرزندان، برادران کارامازوف، جنایت و مکافات، ابله، یادداشت‌های زیرزمینی، زائر افسون‌شده، دیرنشینان، زندگی کلیم سامگین، دکتر ژوواگو، دن آرام، مرشد و مارگاریتا و ... همین قدر بدانیم که اگر بخواهیم با وسواس و حتی بدبینی نسبت به تالستوی، رمانهای برتر ادبیات روسی را نام ببریم، باز در سختگیرانه‌ترین حالت هم دو رمان نامبرده (آنا کارینینا و جنگ و صلح) تنها آثار او در این تومار محبوب نخواهد بود و بی‌تردید کافی است نام رمان رستاخیز (Воскресение) را به روسی هجی کنیم: واس / کری / سی / نی / یه، تا بسیاری کتابخوانهای روس حاضر باشند، صرفاً با همین تک‌اثر، سراسر عمر خود را محبوس در اتاقتکی یا جزیره‌ای دور سر کنند.

اما، از کجا می‌توان آغاز کرد؟ شاید از عشق و انسان. امروز جای هیچ‌سخن نیست که همین جناب تالستوی از بزرگترین فرزندان آدمی بوده و عظمت او تنها از این رو نیست که انسان دوستی خود را در زیباترین و ماندگارترین قالبهای جهانی ریخته‌است؛ بلکه بزرگی او در

یادداشت مترجم ■ ۱۵

این است که همواره کوشید زندگی‌اش با افکار و عقایدش یکسان باشد. بیهوده نیست که جهانیان برای تالستوی رتبهٔ پیامبری قائل شده‌اند. کمتر نویسنده‌ای، استادی او را در تجزیه‌تحلیل جان انسان داشته‌است، اما نه آن جانهای بیماری که داستایفسکی با مهارتی بی‌نظیر نشانمان می‌دهد، بلکه ارواحی درست و برومند.

تالستوی سرتاسر زندگی در پی حقیقت‌گشت و جز حقیقت هم چیزی نشانمان نداد. ایوان تورگنیف، که اعجوبه‌ای چون استفان مالارمه او را رمان‌نویسِ رمان‌نویسان می‌داند، خود در واپسین‌دم حیات در نامه‌ای به تالستوی، نوشته‌است:

دوست من، به کارهای ادبی خود بازگردید و به نوشتن ادامه دهید. ما هرچه داریم از همانهاست ... دوست من، بنویسید. شمایی که بزرگترین نویسندهٔ سرزمین روسیه هستید، این خواسته‌ام را اجابت کنید.

آری؛ و این پیام به‌غایت غریب، میان دو نویسنده‌ای است که بیشتر دوران عمر را با کدورت ریشه‌داری از هم زیستند؛ و کیست که در روسیه از شرح کشمکشها و نامه‌های تندشان به هم آگاه نباشد. رمان پیش رو، اتفاقاً نخستین اثر دورهٔ بازگشت تالستوی است، پس از وقفه‌هایی تردیدآمیز؛ شاهکاری دیگر (البته در حجمی کمتر) از مخلوقات همین نویسندهٔ روسی که گی‌دو موپاسان مشهور با خواندن ترجمه‌اش بلافاصله در یادداشتهای روزانهٔ خود می‌آورد:

خواندن اثر تالستوی، من را به کلی از خود ناامید کرده‌است. می‌خواستم تک‌تک کتابهام را بسوزانم.

اطلاعات دقیقی از آغاز کار تالستوی، بر مرگ ایوان ایلیچ باقی نمانده‌است. بهار ۱۸۸۲ در دفتر نشریهٔ معاصر^۱ نسخهٔ ابتدایی رمان را، که قصد داشت به نشر برساند، می‌خواند، اما چندی بعد تغییرات عمده‌ای در آن می‌دهد. ظاهراً دربارهٔ همین اثر است که همسرش ۲۰ دسامبر ۱۸۶۲ به ت.آ. کوزمینسکایا می‌نویسد: به‌نظر می‌رسد لُواچکا^۲ دارد با همان شور و پشتکار گذشته می‌نویسد...

چهارم دسامبر ۱۸۸۴ نیز همسر تالستوی به کوزمینسکایا می‌نویسد:

چندروز پیش لُواچکا بخشی از رمانی را برامان خواند. قدری تیره و ترسناک، اما خیلی خوب از آب درآمده‌بود. جوری نوشته که حتی با شنیدن همین بخش کوتاه هم به یقین رسیده‌ام پشت این اثر تجربهٔ سختی را از سر گذرانده‌است. نامش را هم گذاشته: مرگ ایوان ایلیچ.

خود تالستوی، بیستم اوت ۱۸۸۵ طی نامه‌ای به ل. د. ثوروساف

خبر می‌دهد:

1. *Современные известия*

۲. حالت محبت‌آمیز نام «لِف» در زبان روسی. - م.

یادداشت مترجم ■ ۱۷

نشسته‌ام تا مرگ *ایوان ایلیچ* را ادامه دهم و تمامش کنم. گمانم از طرحم به شما گفته‌ام: شرحی بر مرگ عادی یک آدم معمولی. بیست و دوم همین ماه، زادروز همسرم است و همهٔ اهل خانه دارند هدایایی آماده می‌کنند. پیشتر از من خواسته بود این اثر را برای چاپ آماده کنم؛ و حالا هم نشسته‌ام و می‌خواهم سورپرایزش کنم.

کار روی این اثر حتی در تصحیح آخر برای چاپ (۱۸۸۶) هم ادامه داشت. برخی از بخشها خلاصه‌تر شد، با این حال، حجم رمان افزایش یافت. درست در زمان تصحیح آخر بود که مثلاً بخش دهم به اثر اضافه شد.

برخی معاصران و حتی خود مؤلف ذکر کرده‌اند: در این اثر وقایع زندگی شخصی به نام ایوان ایلیچ میچنیکاف، عضو هیأت رئیسهٔ دادگستری استان تولسک، منعکس شده‌است که دوم ژولای ۱۸۸۱، پس از گذراندن یک دوره بیماری سخت، جان داد. کوزمیئسکایا در این باره نوشته‌است: *تالستوی در شخصیت میچنیکاف، زمانی که در یاسنایا پالیانا به سر می‌برد، انسان برجسته‌ای را یافته‌است.*

کوزمیئسکایا اندیشه‌های پیش از مرگ و گفت‌وگوهای او را دربارهٔ بی‌حاصلی زندگی‌اش، که از زبان بیوه‌اش شنیده بوده، برای تالستوی روایت کرده‌است.^۱

1. T. A. Кузминская. *Моя жизнь дома и в Ясной Поляне*. Тула, 1958, с. 445-446.

ایلیا ایلیچ میچنیکاف، که در زمان خود دانشور و انقلابی مشهوری هم بود، در کتابی با عنوان *تودهای اپتیمیسم* آورده است:

من در آخرین دقایق زندگی برادر بزرگم (ایوان ایلیچ) حضور داشتم. برادر چهل و پنج ساله‌ام با آن‌که نزدیکی مرگ را، به علت عفونت در حال گسترشش، حس می‌کرد، روشنی کامل ذهن فراگیرش را همچنان حفظ کرده بود. مادامی‌که کنارش نشسته بودم، افکارش را، که با مثبت‌اندیشی هرچه تمامتر بیان می‌شد، با من در میان می‌گذاشت. فکر مرگ دیرزمانی به وحشتش انداخته بود، اما، از آنجا که همه ما باید بمیریم، او با اذعان به این‌که دراصل بین مرگ در چهل و پنج‌سالگی یا سنی بالاتر تفاوتی ناچیز وجود دارد، خود را آرام نگهداشته بود.^۱

میچنیکاف در پیشگفتار چاپ پنجم کتابش با عنوان *تودهایی دریاب طبیعت انسان (۱۹۱۵)*، درباره قلم تالستوی، نوشته است: کسی که بهترین شرح را بر وحشت از مرگ، نوشته است.^۲

اگر به دقت جست‌وجو کنیم، نخستین واکنشها را نسبت به این اثر در یادداشتهای روزانه و مکاتبات خصوصی اهالی فرهنگ آن زمان می‌توان یافت. این یادداشتهای هرگز قرار نبود شخص سومی بخواند؛ بلکه صرفاً گواهی است بر ارادت خواننده‌های مرگ *ایوان ایلیچ*.

1. И. И. Мечников. *Этюды оптимизма*. М., 1964, с. 280.

2. И. И. Мечников. *Этюды о природе человека*. М., 1961, с. 7.

دوازدهم ژولای ۱۸۸۶، چایکوفسکی مشهور نوشته است:

مرگ ایوان ایلچ را خواندم و بیش از هر زمانی متقاعد شدم، لف تالستوی بزرگترین هنرمند و نویسنده‌ای است که از گذشته تاکنون در جایی وجود داشته است. نام او به‌تنهایی کافی است تا وقتی در برابر فرد روسی، از عظمتی که اروپا به بشریت بخشیده است، سخن به‌میان می‌آید، هرگز سر به شرمساری فرو نیفکند.^۱

بیست و پنجم آوریل ۱۸۸۶ ستاسوف به تالستوی نوشت:

هیچ کجا و نزد هیچ‌ملتی نمی‌توان چنین اثر اصیل و نابی را سراغ گرفت. همه‌شان در برابر این رمان کوتاه، خُرد و کوچک و سست و رنگ‌پریده به‌نظر می‌رسند. و من به خودم گفتم: این است هنر حقیقی؛ حقیقت و زندگی حقیقی.^۲

نخستین نقد منتشره بر این اثر را نیکالای لسکوف بزرگ نوشته است که در آن، مرگ ایوان ایلچ را به‌غایت می‌ستاید و ایده تالستوی را با اندیشه داستایفسکی، مبنی بر این‌که هرطور باشد، ارباب برای آموختن طبخ باید خدمت رعیت کند، قیاس می‌کند:

1. Дневники П. И. Чайковского, 1873-1891, М., 1923, с. 211.

2. Лев Толстой и В. В. Стасов. *Переписка*. 1878-1906. Л., 1929, с. 74.

آنچه داستایفسکی همه را از آن می‌ترساند، تالستوی بود که محقق کرد و تنها تسلائی قهرمانش را پیش از مرگ، همدردی رعیت ساده‌دلی چون گراسیم قرار داد، که به ارباب آموخت: دلسوزی راستین را نسبت به انسان رنجور بستاید؛ دلسوزی‌ای که در برابرش چه حقیر و بی‌مایه و نفرت‌انگیزند آن‌چه در چنین لحظاتی آدمهای مادی بر سر هم می‌آورند.^۱

مباحثات مطبوعاتی دربارهٔ این اثر آرای گوناگونی را نسبت به نویسنده برانگیخت. در مقالهٔ *جدال مطبوعاتی بر ضد تالستوی*، بورنین منتقد در موازنهٔ گرایش به اصلاحات جبری از هر نظر مکتب آموزندهٔ هنر تالستوی را ستوده‌است (آموزنده‌ترین و بهت‌آورترین اثری که تا به حال به روسی نوشته شده‌است). بنابراین، او تأکید می‌کرد از نام تالستوی در راه نبرد بر ضد پروپاگاندا انقلابی استفاده کند.

بورنین در جایی دیگر ارزش مرگ ایوان ایلیچ را به‌مثابه الگویی برای رئالیسمی تأثیرگذار و حقیقتی پیوسته و ژرف می‌داند، که بعید است آنها را نزد هنرمندانی بزرگ هم به‌آسانی بتوان یافت.^۲

البته در اینجا نمی‌توان اشاره و مخالفت مستقیم بورنین را بر ضد آرای میخایلوفسکی نادیده گرفت. او در یکی از مقالات انتقادی‌اش

1. Н. С. Лесков. Собр. соч., т. 11, М., 1958, с. 149, 154.

2. Журнальный поход против гр. Л. Н. Толстого

3. В. Л. Буренин. Критические этюды. СПб., 1888, с. 223.